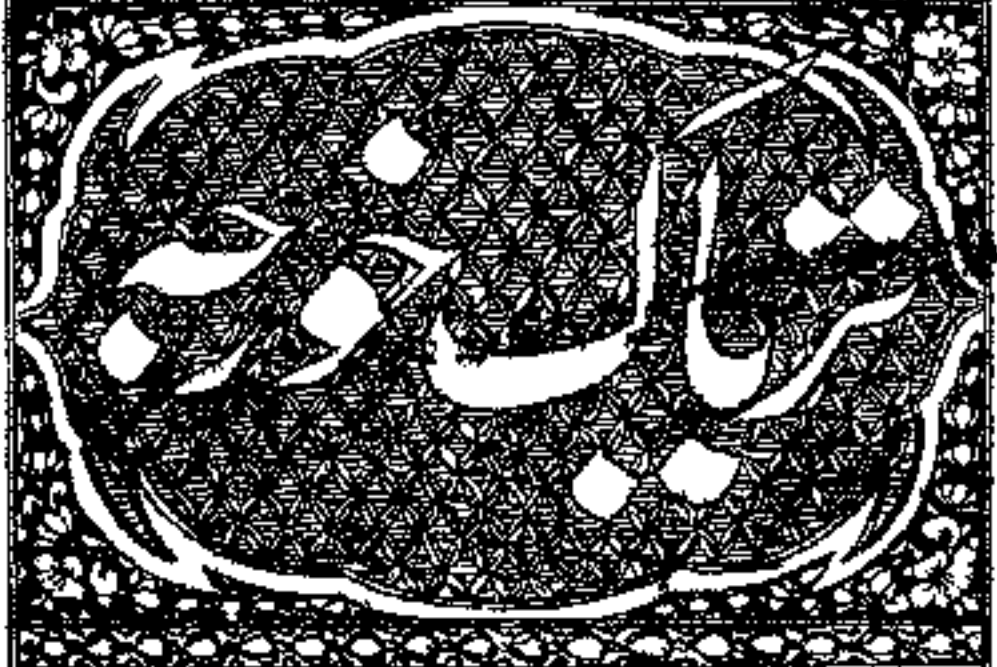


اقراء باسم ربك الذي خلق

واضح ہو کہ بغیر اجازت ہستم مطبع ہذا کے اور کوئی  
صاحب قصد چاہے اس کتاب کا تفرادین



تاریخ ساتویں ذیقعدہ ۱۲۷۹ ہجری باہتمام خاکسار جہاں  
محمد وجاہت علی خان ہستم اخبار ہستم

مطبع محلہ ہستم شنبہ مطبع نورالابصار ہستم  
دارالعلوم ہستم





۱۵۰۰۲۳۶	واژه‌نامه
ح ۱۳۲۲	فن نمبر
۲ ف	کتاب نمبر

### بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم واصل علی بنک الشافی الکریم بدانکه این چند اوراق جمع آورده شده علم  
تصانیف خان خورشیدی احمدی خوشنویسی است در زمانی که همای راجه راجگان اوده بهار اید صاحب  
عالیگاه جناب رند سرسنگ بهادر والی کورتمله و نویدی و غیره در علاقه بهراج بود تا بطلان آن کلابی  
تفعیل دیوکار گذرندگان و باعث نزد کار خدام و الامقام جناب ممدوح باشد و یقین که الی یومنا  
بذمه حب علمی درین باب تفصیل کتابی نوشته باشد

## سبب تألیف این کیفیت حیات و مختصری از احوال رسول شاه صاحب مروج که مفصلت دارند

دانشمنی است که فقیر بقرب ملازمت در علاقه نویدی و غیره صلح بهراج همراه لشکر جناب بهار اید صاحب  
بهادر ممدوح بود در لشکر یان ایشان با رسول شاه صاحب درویشی که در مارگری و علاج مارگری  
خدمت امثال ملازم بهار اید صاحب بهادر موصوف از دو نیت بوده اند محبت فقیر بهسم رسیده  
بفراط اطاعت هر چه درین فن بر فقیر نخواستند داعی خیر نخواه سپرده یکین بدوار آن بشومی قسمت  
مارگری گذران نشان ندادند و بعد خدی روانه وطن خود که جانکه مرست شدند است و ششم با صفر  
سال کبیر از رود و صد و هفتاد و شست هجری برست حق پوستند آنها لید را چون بدفن





زنده میماند بطرف گزیده اش بهر منصف در دپیدا میگردود و در تمام بدن خشک است و سید میشود  
 که ریح در بدن ناشی میشود و با خروپوسه خون عارض میگردد و هنگام سیدین موت ایهال  
 و خیر لاتی میشود و قریب موت قدری خون از دناش می برآید بعد پانزده آثار خون میبرد راه ایهال  
 در فحش خارج میشود و میبرد و اگر سنگی میگذرد و گزیده زنده میماند در عروق گلوش خشکی پیدا می شود  
 و انواع بیماری از برای لازم میگردد و چون دست بر بدنش میماند خاک لای از بدنش جدا میگردد  
 بعد آن نیم ماه تب رقی عارض میشود و پس از طعام خوردن تب زیاده میگردد و در روز پیش از  
 خوردن عروق گلوش گندز بر می آید و آوازش کم میشود و قریب مردن میداند که شب تار  
 است و غمار و موارسار جاری است و میوز در همان عارضه میبرد و بخار هم پس از مردنش  
 مفارقت نمیکند تا دیر بدنش گرم زیاده میماند و اگر گزیده ای تیلیا میگذرد و گزیده اش زنده  
 میماند خون از همه راههای بدن او جاری میگردد و اگر در او کامل علائمش نشد بوسه گرم  
 تشنج عارض میشود و بوسه را فالج لاتی میگردد و هر جانب ز گزیده باشد و در دو وجع زیاده میشود  
 میگردد اگر دوارش صاحب مرحوم بنا چله و زکند سلامت ماند و بیاری عود کند و زنده باز ماندگی  
 و واضح بود که در همه اقسام بوسه بهر بضروری عارض میگردد و هم از جماع و غصه و خوردن گوشت  
 و ماهی با بضروری خواهد شد و تفصیل عروسه بر یک بیماری متقابل کیفیت مرگ است نوشته می  
 نکته مار گزیده را چون نوزاد چشمانش رفت لا علاج می شود گویم الا ما شارا اسد نقل است  
 شا صاحب مرحوم میفرمودند که نیکانام هماری شاگرد شامی شاه درویش بویشیار پور  
 بود شوق مارگیری در سرداشت باری در نواح بویشیار پوراری برآمد فقیر و حمار مذکور هر دو بر  
 دیدنش رفتیم و رسید حالش رسیدیم و او را دیدیم گفتیم رفیق را که بیا بگیر او گفت که شما بگردید باز  
 گفتمش که بگیر ما را باز همان حوام داد که سپرده بودتکه برحق نموده بسم اسد کفتم و مار را گرفت  
 در برتن انداختیم پس گفتمش که مار را از طرف بیرون آران جل رسیده طرف را برود گردید  
 و دست را را را آید که فوراً گزید او را روی که میداشت همانوقت خورد و قدری از آن بزم مایید  
 اما سوسه نداد نگاهش کم شد و چشمانش برگردیدند و مرد فقط

فهرست اقسام مار مع نام و حلیه و تعریف بعد از نوبه  
 اگر چه مار انواع بسیار دارد اما بسبب صفت شایسته مخرج همین قسم است



و در خورجه هم نولف دیده است **ششم بیول** بیاض بضم بار فارسی مخلوط لفظ بهار بوز و سکون  
و او معروف و لام موقوف و فتح بار فارسی و تار قرشت مقصود بالف یوسته و سین مبله موقوفه قسم دوم از  
مشعل است برایت برنگ سیاه گل سیاه سفید برشت و در دو میان گل سیاهی باشد نگاه دم میکند گل ظاهر میشود و چون  
دم میگذرد غایب میشود و چون میگذرد گزیده اش در شش بل میبرد اما اول تا بنیام میشود و در در شکم نفخ معده پیدا میکند  
طولش سبب دست میشود و در علاقه بیکباره بسیار یافته میشود و مقصود بدم نفخ بار فارسی بود ال مبله مقصود  
و سیم زده این قسم سوم از مشعل است و آن باری است سفید رنگ گندم کون کفچه در بطول از یک بالشت تا  
یک گز بود و این کلان بسیار کهنه باشد و گزیده اش در دست دم میبرد و در سابق تا بنیام میگذرد و در شکم آن در  
هم میکند در علاقه به راج بسیار یافته میشود **ششم بلید راج** بیاض بضم بار بوز و سکون لام و کس  
فال مبله و فتح بار تخانیه باحق الف و فتح روه مبله مقصود اتصال الف و دم موقوفه و فتح بار موحده و سکون بار  
تخانیه بجزله و سین مبله موقوفه این قسم چهارم از مشعل است و آن باری کت کفچه دراز رنگ بر سرش بجا  
برود کفچه گل سفید دارد و در چشم هم حلقه نند دارد بطول دست گزیده اش بعد از ساعت میبرد باوصاف  
در مذکوره بهر جایافته میشود و اظلم است شوم دو و در میان راج بیاض بضم ال مبله و او زده معروفه و ال مبله و بار  
بوز موقوفان و بار تخانیه مقصود بالف مقصود و تحقیق راج بیاض بالانگشت این قسم پنجم از مشعل است و آن باری  
کفچه در سفید رنگ بچو کاغذ اردلی و ببرد و کفچه در گل سفید بود چون کفچه را میکشاید ظاهر میشود بطول دو نیم و ستمی  
و گزیده اش پس از پنج ساعت میبرد این قسم در علاقه به راج بسیار است و سیم تا بنا منسی بفتح تار قرشت  
با اتصال الف بفتح نون فتح بار موحده اتصال الف و فتح بار موحده و سکون نون کسره سین مبله و بار تخانیه زده  
معروفه این قسم ششم از مشعل است و آن باری کت کفچه در بچو کس رنگش سیاه شد بر دو جانب گل سفید کفچه دارد و  
کفچه در غایب است کل دارد چنانکه مس کوفته میباشد بطول دو نیم دست باشد و گزیده آن نیم ساعت زنده می ماند پس  
میبرد در علاقه به راج و هم در پنج یافته می شود باز و هم **بیول بیسی** بضم بار فارسی اتصال لفظ بهار بوز و  
سکون و او معروفه و فتح لام باخر الف مقصوده و تحقیق بیسی بالانگشت از آنجا است این قسم هفتم از مشعل است و آن  
ست کفچه در رنگش بچو کس بود بر سر دو جانب گل سفید دارد و زرد کفچه گل سیاه بهر دو جانب از بطول یک نیم گز در  
پنج و بیاض آنجا نیم دست بود و گزیده اش بر پنج ساعت میبرد و او زده هم کفچه بفتح کاف عریه نشد کاف عریه تا بنیام  
و سکون بار مبله مذکور این قسم هشتم از مشعل است و آن باری کت کفچه در رنگ سیاه بخری بل گل سفید دارد و بچو حال بر تمام  
و دیگر در نش گل نمناشد و اگر سیاه شد کلانی میباشد باری دو نیم گز در بچو و پنج و دیگر کفچه بخت میباشد یافته میشود  
گزیده آن گزندان کل آن زده شد تا بت دم میزد آخر تا بنیام میبرد و این خاصه در هر شت یافته می شود و حله کفچه در میان



در شهر پارسه و در پنجاب پسر منیا مندی چون پوینت در مندی کفچه مار را میانند **سین**  
**کاف** و **کاف** لغت کاف فارسی و ضمیر بزه و او معروفه و کس کاف فارسی و از جمله مفتوحه است  
 بالحق الف و باقر سین مهله موقوفه ماریت کفچه دار رنگ سرخ زرد نما و حلقه چشمش زرد و خطوط  
 همچو سم گاو بر کفچه و سینه و گردن میدارد و فرقی میان زرد ماده آنکه ماده کفچه خورد دارد و نر کفچه طول  
 و غرض زیاد از آن میشود و بدرازی بر دست میشود بعد بیع ساعت گزیده هوش جان سخت می شود و  
 نهایت هم میگردد این مار هم زمین سخت یافته می شود مگس سر ماری که در سوراخ میخورد بر آوردنش سخت  
 شکل و دشوار میگردد پس اگر چیزی گرم پرشت او رسانند خورا می بر آید چهار دم **مجموع** و **ال**  
**ضمیم** و تشدید ضم میم فارسی اتصال مار بوز و او مجهوله زده بخون موقوفه و مستقیم و او  
 بالعت و فتح لام بهار بوز زده ماری است که سبب است در از بید و طرف نزدیک گوش دارد و در در میگرداند  
 کفچه دارد اما که رنگش رنگ زمین و یک گز با و الا دراز است دارد و علاقه اکونه و بهر اوج بسیار  
 یافته می شود و گزیده هوش تا هفت نفس که دم بود زنده میباشد و بز جاک آدم را می باید تنه گزید  
 و اگر گزیده می باشد با ضرر و عقب مردم را نیکند از وقتش را اگر در روغن تلخ شرف سوخته تر ناسود  
 نهند هر چند که گفته باشد بصحت و انزال میرسد و محبه را فارسی سبب است ناسود و الله علامت فاعلیت  
 است یعنی با یک سبب دارد و **سنگ** که لغت سین مهله و سکون نون و کاف عجمی موقوف  
 و ضم جیم فارسی و او معروفه زده در از جمله موقوفه ماریت سیاه که پرشت گلهای سفید دارد  
 سزاوارتر مندی آنرا کسیت لغت کاف عربی فوج را مهله و سکون با از مجهوله و تار قوتانی موقوفه  
 و کال کنده هم نامند لغت کاف عربی بالعت و لام موقوفه و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح  
 دال مندی و سکون با از تار قرشت موقوفه و این پنج نوع باشد با این تفصیل **باز** و **سین**  
**سین** که تار قرشت و پای مجهوله و کس لام و فتح با از تار تانیه با اتصال الف با از این قسم اول از **سین**  
 و آن پرشت که دو حلقه سفید و یک حلقه کلان سیاه کشاده پرشت دارد و چور معنی حلقه  
 است و کفچه ندارد بلکه سرش گرد بود چون بگزد در سینه گزیده او میبرد و گلوی آن خفت  
 می شود با این جهت دوار بان درون حلق رسیدن نمی تواند و از دانه اش لعاب همچو سینول می بر آید  
 و ز چشمش تاریکی میدامی شود و بی اغوش آواز سوانی می آید و مخمور و صاحب نشه میگردد  
 گویم بعضی استخوان برای تنفیه دماغ عطوس میدهند و در چشم شیان میکشند پس در اوقتی میدهند  
 قطره چون این گزیده عرق میکند از مساتش گل بر می آید و شکم گزیده در میکند که بان می میرد

و چهره مسوع زرد میشود چنانکه شعل گزیده را چهره سیاه میگردد و بطول کشیدیم گزیده شود و در پنجاب علاقه بسیار  
 و دیگر شهرها بسیار یافته میشود شش از دم خور یک بصریم فارسی سکون داد سر و کسر را به بندی و یا تختانیه  
 منقوشه متصله این در آخر این قسم دوم از سنگ چور است و آن باری است که حلقه سفید سپید است و یکی بعد دیگری  
 دارد که کف و درایت چون میگذرد تا یکی زیر چشمیان گزیده ظاهر میشود و بعد دو یا سه آب از بکوشش فرود میخورد  
 و نفع میگیرد و طولش از یک گز تا دو گز می باشد و بهر جا خصوصا در بهر هیچ یافته میشود اما در آید و با یافته  
 در خرابه باو چهره مسوع زرد می شود اگر دست برداش گزیده بود یک می افتد دو یا سه شش شاه صاحب  
 معلوم را بقدر شش باشد در روغن زرد یکماشته آمیخته بخوراند و موضع لمس را شتر طازره و حجامت نموده  
 دو اوج را که گفته آمد ام آب لب خواه خجرات آمیخته بر درم و زخم مالیده دهند و فصد با سلیق گیند  
 و در نیم نیم باو شیر خد بازو شانه مضدم کچور نفتح کاف عربی بوسم زده و خم فارسی مضوم و دو اوج معرفت  
 زده در زهره موقوفه این قسم سوم سنگ چور است و آن باری است سیاه رنگ سار تا یک صنفه سفید یک  
 بزرگ سیاه میشود و کف ندارد بگ چشم سیاه دارد و سرگرد چون میگذرد بلغم از آن گزیده و کف  
 از دم آن بر می آید همان دم میرد زیت گزیده کفش تا بست دم است طرش در زده که می باشد  
 و در بهر هیچ و حالند بسیار یافته میشود و رنگ چهره مسوع سیاه میشود و بدن آاس می کند و در  
 به شش بخور آید بخوریم **کلانج** بک کاف عربی و فتح لام البت و فتح یار تختانیه و خم فارسی زده  
 این قسم چهارم از سنگ چور است بزرگ سیاه و حلقه سفید گزیده و زرقامت بقدر یک نیم گز چون میگذرد حلقه  
 میگرد و دیگر مادر سه پاس بسیار چار پاس میرد و چشم تخمین هم سیاه می باشد باقی در اوصاف  
 تا قدم تنسای ال قدام است در زده جا یافته میشود و نور و خم سفید سنگ چور نفتح سین مهاد کسر  
 تا در سکون یار مجبوره و در آن زهره موقوفه این قسم پنجم سنگ چور است بزرگ سمانی یا بادامی است که حلقه  
 سفید و زین سمانی یا سیاه یا بادامی دارد سر و روض قدحی زاده از دیگران و شکم سفید و طول کشید  
 باشد در زهره از دیگران که است گزیده کفش چار پاس میرد شاه صاحب منقوشه میفرمودند که کج آن بر دیده ام  
 بر حانی است تا اب نیست پتیرا که نفتح با فارسی و تا ر قشست زده مخلوط و تلفظ مهورا رانند و نفع  
 بافت در آن است چار نوع بود بعضی زین استم پیلیا پتیرا سر و دست را تحقیق با لافحه قسم  
 اول از پتیرا است بک باری است که کتری رنگ کل سفید دارد و گرد کل جدول سفید دارد و در میان گل  
 و گرد کل دیگر گل خورد خورد دارد طولش بقدر یک گز وزن دو اوج میباشد سرد را دارد و گرد کل و پتیرا  
 گوشت سازی رنگ بود گزیده کفش بک بک اگر تمام دندان سفید باشد سفید و اگر کم سفید باشد

در دفع بجزایر  
 علاج این در آن است  
 در دفع بجزایر

سوم شده در یک ساعت میزد آب گردیده میریزد و این بار زمین سخت پیدا میشود اگر رشته را بافت چند تا  
 بقدر دو نیم پا در دران این زنده کرده نگاهدارد چون بنیازد خشک کرده در طبله نگاهدارد اگر قدری از آن  
 در گوی صاحب خنازیر اندازد در سبت روزا که مرض میکند است و حکم از گرسنه را بفتح الف  
 و سکون زار و هوز و فتح کاف فارسی و سکون زار و مهله این قسم دوم بهتر است ماری است که لب سفید دارد  
 دراز قامت بقدر یک نیم گز خاکستری رنگ سرش دراز بود گزیده اش در یک ساعت میزد در  
 ننگاله و بهر هیچ و بکل مینا تو را علاقه بونذی یافت میشود گزیده را شکم ورم میکند و گوشت از  
 بدن میریزد و میرد است و دوم **شش** که تیره ایضاً ششین مجرود یک کون ششین مجرود است  
 و فتح کاف عربی بافت متصل دراز مهله موقوفه این قسم سوم بهتر است آن بافت سیاه  
 همچو پارچه میل خورده و بهر دلب آن سفیدی نائل و رنگ شکم آن بزرگی نائل هرگز میکند و فوراً متورم  
 میشود و پس از پنج ساعت میزد و گوشت آن آب شده میریزد طولش یک گز در همه جا که  
 زمین سخت دارد پیدا میکند در دست و سوم پوستی سپهر اکتسار فارسی مخلوط اللفظ بهار  
 هوز و سین مهله شده کسویه و سکون یا رتخانیه معروفه این قسم چهارم بهتر است آن بافت  
 خاکی و شتری رنگ شش گنده قدری کم از سرش می باشد بعضی بعضی ذاع سیاه و گردان جلغه  
 سفید بطول یک نیم دست و زیر سنگهای باشد اکثر پتور و متان و حضور دیده شد و بدن گزیده  
 بر پنج ساعت زرد گردیده آب شده میریزد و گزندی بضم کاف عربی و ضم زار مهله و سکون فون  
 و کس و ال بندی و سکون یا رتخانیه معروفه قسمی از ماری است چار گونه میباشد این تفصیل است  
 و چهارم تیلیا که زنده حلیه و تحقیق بر دو لغت بالا گفته شده این قسم اول از گزندی است و آن بافت  
 رنگ سیاه گرد که بندگی چپا نامند همچو سوز انگشت یا بطول یک دست یا و بالا و بر شش گوازا  
 فرور چپایش بر می آید چون میگذارد راه بول دراز و حدقه چشم و گوش و بینی گزیده خون  
 نی بر آید و در روز میزد و جسم ورم میکند و بعلاقه لایه چپورها و سیور و سیرو و ال یافته میشود  
 اگر گرمی زیاده بود یعنی موسم و مقام گرم باشد و از ده پاس میزد و چشم مسوع از خانه بیرون  
 می آید و بند نمی شوند است و پنجم **کاهها گزندی** بفتح کاف عربی بافت ملته و فتح تار بندی  
 و کاهها گزندی سیاه بافت ملته این قسم دوم گزندی است و آن ماری است که گزیده آن در  
 ننگاله پاس میزد و زانش با و می گل سفید ریش دارد و بدن طور ۵۵۵ بقامت ده گره میشود  
 باقی حال زرش بست و از روز در ننگاله حضور یافته میشود و مادر بر سر سازه که شروع بر شکل بود است

و ششم کفر ویدی بقیه کاف عربیه و کون نون کوسین مبله زده و فتح راز مهله است  
این قسم سوم از کوفتگی است، آن باریت سینه نال سیاهی و گل سفید و سیاه پشت دارد و نیز بر دو گل  
سفید دارد بطول قامت ده گره دارد و خون آنگزیده از ریش جاری میگردد و در دوازده یا سیم گرمی در سینه  
پس موسم سرد میبرد و شکم آن مردم میکند اگر بعلایح صالح زنده بماند قانچ میگردد و در پنج و طمانج تلونندی  
و سلطان نور علاقه کوبیده و گوگرد پودا میشود است و هفتم تا پسر اگر نندی لفتح مار قرشت است  
و نون پوسته و باه موحده موقوفه و فتح راز هندی بافت پوسته این نوع چهارم است از کزندی آن است  
حلقه زده سحله و از سنجایش که در بدن میشوند آواز فرقی آید و حلقه اش کشاده نمی شود و دوست  
شنگ کرده نمی فتد و در تمام بدن گل سفید دارد و بدنش خاردار محضت می باشد که سوهارت و گرمی  
و گزیدیش خون از تمام بدن جاری میگردد و شکم مردم میکند و از جای گزیدیش هم خون جاری میشود و اگر چه  
بعلایح صالح صحت یابد اما تشنج میگردد این در پنج برکناره سیاه و سنج بسیار یافته می شود باقی اثر بدستور  
بالاست بست و ششم پسر و نندی لفتح بار فارسی با اتصال الفت کوسین مبله موقوفه و فتح  
راز مهله و سکون او بچهره نون غنه و کسردال هندی سکون بای معروفه است با دای رنگ نال سیاهی گل  
سیاه و سفید پشت دارد و بر خطی سفید باین صورت به صلیبی دارد و بطول قامت او یک گز باشد  
گزیده اش بر بروج ساعت میبرد و بدنش متورم و زرد میشود و گوشت از استخوان جدا میگردد و در علاقه  
بیرو و آل و قصور یافته می شود و در دریا از جنوب ماه یک کبه و جیهه و اساره و ساون می آید روز یکشنبه  
او را کشته در چار سو دفن میکنند بر گاه گوشتش در سه هفته میرزد استخوانهایش را بر دشته شده یک  
قهره را از آن رشته در آورده و بوشش رشته گزیده بگلوی مصروع می اندازند بقض الحکم المطلق شفا میشود  
بست و نهم شوکار بضم شین مجرب و سکون و او معروفه و نون موقوفه و فتح کاف عربیه با الف پوسته  
و راز مهله موقوفه ماری است با دای رنگ بطول یک گز گل همچو پیر اوارد و چشم نهتر نصف سیاه نصف  
سفید باشد اما چشم شوکار همچو گربه سرخ نما باشد گزیده اش بر بروج ساعت میرزد و اگر اول چشم مردم میکند  
پس آب شده میرزد و اکثر برکناره دریا یافته می شود و در مینا نورا علاقه نون می هم دیده شد و قسمی  
از آن که چون میگذرد کسی را پس از بدن مسوع بخار با غش میرسد و سرش پاره پاره میگردد و خطوط  
سفید و سیاه همچو موج دریا محرف میدارد باین طور  و در بزرگ استخوان نقل گرفته برای علاج  
فقیر آورده بود که بر درخت انیدی برآمد و تا یک ماه پیش خود میدشتم سرش را و برود و کف نمیداشت اما قدر  
از طرف دم بر زمین می انداختی همه استاده میشد رنگ شکم او سفید بود پس تمام مار یکسرتا قرشت

و سکون با معرفت و راه مملو موقوفه در فتح بیم بماند پیوسته و راه مملو موقوفه ماریت رنگ سفید و  
 سرخی نماید با رنگ سرش گرد قد طول یک دست پا و بالاد در رسم گریز خست می ماند و ناله در خوش  
 می باشد چون کسی را میگذرد فوراً بهوش می شود و دلش میطپد در گرمی بسیار نعام میشود از بستن فاصله  
 غم گزین میکند و راست به چو تیری آید در پشت آن گل زرد و یک سفیدی باشد چشم آن سیاه  
 و حلقه اش زرد می شود در علاقه حی و پور و پور بسیار یافته می شود سی و یکم سفید با نفع بار موحده  
 و سکون با رتختانیه مجهولت مع فون موقوفه در سن مملو در فتح راه مملو بالف پیوسته در آخر ماری است اسما  
 رنگ نیلا آبی ریشت دارد و گل سفید همچو گل خپامی شود رنگ شکم زرد باشد که را میگذرد در پیش  
 آواز میکند در کسایس مبر و بدین وجه سرد و شل میشود اگر بدن او را بر آتش کنند سحاک نک شود خذر شود  
 میشود در کوهستان کاگره اشاه صاحب محوم این بار اگر گرفته بود بد طول یک گز دارد و نحیف معلوم  
 میگردد و سر این نبرد در می شود و بیس که ماری است زرد در نفع بار موحده و سکون با رتختانیه مجهول  
 زده و بدین مملو موقوفه پنج قسم بود با این تفصیل سی و دوم هر شانه بیس نفع بار موز و سکون را  
 مملو که در فون نفع یا رتختانیه با اتصال الف ماری است زرد در یک سبزه زار و سرش نیم سبزه گز  
 و گردن در قنبر گزیدش خواب ستولی میشود تا آنکه سبزه وقت نزع آب سفید از دانهش می بر آید اکثر در  
 علاقه در جنبه یافته میشود بطول یک نیم گز میباشد از چیت می بر آید و یکایک زمین می در آید رنگ  
 شکم آن سفید بود و این قسم اول است از بیس سی و سوم بلند یا بیس نفع بار موز و سکون الم  
 و کس در الف مملو و نفع یا رتختانیه بالف پیوسته آن چند دوم از بیس است و آن ماری است آبی که هر  
 دارد ریشت آن گل زرد می شود و شکم آن همچو گل شریک رنگ دارد و سبزه با یک بطول تا دست بود  
 در علاقه جانند بسیار می شود سی و چهارم رخم رونابیس نفع راه مملو و او زده و نفع فون بالف  
 پیوسته آن قسم سوم از بیس است و آن هم ماری است آبی از گزیدش معلوم نمی شود و وزنش تا هشت  
 سبزه باشد رنگ گل با بل آسمانی و آدم را از دور می ترساند بطول دو نیم گز میباشد اکثر در پراچ و کپور تامل  
 یافته می شود سی و پنجم سیاه بیس یک سبزه مملو و نفع یا رتختانیه بالف متصل و نوز موقوف  
 این قسم چهارم است آنهم ماری است آبی زانش سیاه بطول دو گز زمین چهار سبزه می شود و در حایاندا  
 میشود در علاقه از بیس است سی و ششم اسما و رانیس نفع سبزه و نفع سبزه الف زده و نفع داو  
 و از راه مملو موقوفه الف این قسم پنجم از بیس است رنگ سبزه بر سرش گل سفید میباشد بطول یک  
 نیم گز میباشد که را میگذرد و در شگفتان میگردد و قی کرده سبزه در خون زده نش می بر آید این علاقه

جتو یافته میشود سی و هفتم حیر اول اکبر صم فارسی کردن تلموق قانیه و فتح راه مهله بالفت  
 موصوفه فتح وادولام با اتصال الف با خرماری است که زمین آسمانی گل سفید پر پشت دارد و غیره  
 و کردن دقیق رنگ شکم سفید چون بگریزد کسی را برش در دو ساعت نجومی ورم میکند و قی او را غایتش شود  
 و اختلاج در بدن پیدا میکند و در آن حالت می سراید و حنّه می نماید و با خرماری و قی می آید که این مستطاب  
 موت است و مری بسیار یافته می شود و عرق هم بسیار می آید در ساعت میمید و بطول دست می شود  
 در علاق گها و اورب بسیار یافته می شود و این دو قسم می باشد یکی آنکه مذکور شد دوم سی و هشتم  
 سیصد تا پنجاه اول اکبر صم مهله و یازدهم زده و نون موقوفه و کس دال مهله و قی از تختانی  
 با اتصال الف در آخر و آن ماریت رنگ آسمانی خطوط و از توارزی پر پشت دارد رنگ سیاه  
 و سفید و رخ و سبز و زرد و سرخ و فیض و دوازدهم و گلو دقیق و رنگ سر سبز بود گزیده هشت تا چار ساعت زده  
 میماند پس میمید و امدل او کمال مضطرب می باشد و ذوق نان قنّه معلوم میشود و پیروز میگردد و در لغت  
 از زبان می بگوید چنانکه گفت سفید بخوردن ریشله پیدا می شود و بطول دو دست پا و بالا در علاق قی پور  
 و سمانی در کن بسیار پیدا می شود سی و نهم گلها بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون بار و جوده  
 و فتح یار تختانی با خرماری است پوسته ماری گشت سرخ معضری رنگ بطول یک و نیم دست با رنگ  
 میشود هر که میگذرد میخندد و چون رو با سمان کرده حتی میزند می افتد پس زده و زده دم هم در گوشت آن  
 سیاه میگرد و پس زردن بدن گزیده ورم میکند و بسیاری آماس در علاق مبنده بسیار می شود و قلب  
 مسیح بسیار زرد و میطید چهلیم ترمل بفتح تار قرشت و فتح راه مهله و تشدید بار موصوفه مضطرب سکون  
 لام که آن را زده بفتح تار قانیه و فتح راه مهله و تشدید بار موصوفه مفتوحه و سکون را زده هم خوانند  
 ماریت بطول یک نیم گز و در سینه آن دو پای میشوند و شش سیاه در رنگ بدن آن بر رنگ  
 گیر و رنگ شکم آن گلانی و بازی می باشد سرگرم میزند گوشت از بدن دم زده می افتد و متضخ میگردد  
 در زیر باد و بدینی گیسب یافته می شود چهل و یکم کلمش بفتح کاف عربی و سکون نون وین مهله  
 موقوفه این زده و قی بود یکی فقط مشهور بکشم و آن ماریت سبر کای بطول گزیده او بالا سر عرض سحر  
 رنگش با در رنگ شکم آسمانی باشد هر که میگذرد بجهت سمان را بدن سبز و طبعش شود و در بدن  
 اختلاج پیدا می شود و از ششم و منی آب جاری میگردد و میمید و بجده از دناش آب می رود و رنگ بدن سیاه  
 مائل سبزی میگردد و همچو شکرکی بر بدن ظاهر میشود و اکثر زکوه و هم وصلع پوستها پور یافته می شود و چهل  
 و دو هم کلمش با ششم و تحقیق و لغت بلکه که شش آن ششم دوم از کلمش است و آن ماریت

در لغت  
 ماریت  
 کلمش



پوسته است ، با خرا و موقوفه این قسم سوم از یک است که در است بزرگ نیلی گل سفید پرشت دارد طول از ده  
گره تا دوازده گره این هم آبلی است ششبر تا یافته میشود **چهارم نیم لاکر آبلیک** بفتح لام باخر الف و لام  
موقوفه و با فتح لام مخانی و فتح رای هندی که بجزش الف پوسته است این قسم چهارم از یک است که در  
مانس برخی گل سفید پرشت دارد بطول از شش گره تا دوازده گره این هم آبلی باشد که در شش برگی اثر میکند  
در آید با همه جا یافته میشود پنجاهم پوریا مالک بضم بارقاری و سکون و او چوبله و کسر راه موله و فتح یار  
تختانیه یافت که پوسته است در آخر این قسم پنجم است از یک دراز تا چهارده گره می باشد رنگ گری و گل  
سفید ویشانی عرض چون او حرکت میدهند آواز فن میکند تر گاه میگذرد کسی راتپ او را میگرد  
و پهره سرخ میشود و تختان پیوده بزبان می آرد و غنودگی بسیاری آید و مستلحق میماند و سرش گرد و  
چشم آن سفید میباشد و در آن بسیار دیده شده پنجاه و یکم **مناکر** ا بفتح نون و بجزش الف پوسته و فتح  
فارسی موقوفه و فتح رای هندی و بجزش الف پوسته ماری است که اگر کسی را میگذرد بطول گزیده آن در پید  
میشود و مفلوج میگردد که اید بسیار میکند و بعد از سه روز میرود چون وقت مرگ میرسد پوشش  
آن درست می شود و خون با جابت اسهال آید پس گزیده خاموش میگردد و در طول ده گره و سرش رنگ  
زین میباشد در کیور تپله و سلطان پور یافته شد سرش همچو سر جبار میباشد و در شت خطوط دراز میشوند و نیز  
رقاری باشد نشان خطوط این طورت **پنجاه و دوم** کنگر بضم کاف عربی و سکون  
نون و ضم کاف فارسی و سکون راه موله ماری است آبلی که گزیده اش را اثری معلوم نمی شود در طول هشت  
گره میباشد خطوط زرد و سیاه متوازی طولاً پرشت می باشند در آن کونه بسیار یافته شده و همه حاست  
و این را کنگره مریوانیز گویند که از قسم بیست پنجاه و سوم **تلکمی** الف نون بکسر تار و قشنت و لام  
و کسرات عربی مخلوط الهات تلفظ و یا ترکیب معنی و هم مقتره بالف پوسته و فتح لام و سکون نون  
ماری است آبلی مرکز می گرد پس او را پراهه یا بر شش ماه مار او را میگذرد رنگ آن مار سبز یا کبود  
یک گریه با بال در طول می باشد و سرش دراز بود و شکم او سفید باشد و همه جا یافته میشود این نون بر دو قسم  
یکی هیکله گفته شد و دیگر دوم پر شمار شاد دوم می آید چون **سرا** بفتح جیم عربی و سکون و او و نون  
موقوفه و فتح سین موله در موله بالف پوسته در آخر ماری است آبلی و آن سرخ نوع باشد نوع اول  
پنجاه و چهارم **لاکرا** چون **سرا** تحقیق در وقت سجا خود بالا گزشت ماری است آبی  
بزرگ سرخ گریوی رنگ داغ سیاه پرشت دارد و سرش هم سرخ بود و حکم رنگ پیازی بطول  
یک نیم گز اگر میگذرد سرخ زرد اثر میکند که زرد دارد و چون که سرش همچو جوی اعمی پیشش بود و نند چون **سرا**



خوانندش و در تمام ممالک یافته میشود پنجاه و نهم بله یا چون تحقیق آن مصحح مذکور شده  
 ماریت آبی که سرسیاه و رنگ بدن زرد نما بود و حال سیاه پرشت دارد سپید بکلی یازمی رنگ  
 شکست بود بطول دو گز باشد سر جاکه رنگ بود در انجا بسیار میباشد زری ندارد و این قسم دوم است از  
 جوله پنجاه و نهم جوگیا جو نسرا بضم نون با و او نموده و کسب کاف قاری و باره مخصوصه با  
 پوسته در آخر ماریت آبی که رنگ گل مائل بسرخ و بر گل مایل خطوط دارد همه و مهرهای پشت  
 این رنگ باشد ۰۰۰۰ چون ترا کسی رامی گزودند از هر تمام بدن او ظاهر میشود پس از این  
 و بطول ده گره می باشد و بهر یک نشانی می شود و این قسم سوم است از جوله پنجاه و نهم  
 سیاه جو نسرا تحقیق سرد و جز بالا گذشت ماریت آبی از قسم چهارم جو نسرا بدن کمتر سرخ دارد و  
 سرش سیاه بود و چشمانش هم سیاه باشد طولش سونیم دست بود زری ندارد بعلاقه کلام بسیار  
 میشود و جانکه درخت پلاس بود بسیار یافته شود پنجاه و نهم ماریت جو نسرا شرح صدر است  
 آبی از قسم پنجم جو نسرا و انغ کم و بدن سرخ و سیاه چشمان هم سیاه مع حلقه سفید دو گز طول بود زری  
 ندارد و بر جای یافته می شود هر دو الفتح مار و کسرا در مهابد سکون یا بر تخته کجی که در قح و او بالف پور  
 ماریت دوازدهم آبی و دوازدهم آبی جمله چهارتم باشد قسم اول از آبی پنجاه و نهم ماریت جو  
 تحقیق این بالا گذشت ماریت که بر کرا میگزود دیدش زری می پیدایم شود در مردم بدن سوز  
 سگردد و در جمع مفاصل و جع پیدایم شود و بر صده روز زیاد زری می گردد و میمرد اما اول خون  
 براه قی می اندازد هر گاه که وقت مردن میرسد خون بسیار دفعه با سهال می آید و در بعضی پیش  
 میشود و این مار در از بیک دست میشود و همه جا خصوصا نزدیک کناره دریا یافته میشود و در  
 آبی ماریت جو نسرا بالف ممدوده و نفع پاکسرتا فرشت و کسرتن معر و سکون با معر و در این قسم  
 دوم از ماریت آبی است و این ماریت است که از دندان و گوش و مقعد گزیده اش خوبی می گردد  
 و در تمام بدن گمی بسیار میشود و در تمام مفاصل در پیدایم گردد و در سه روز میمرد و در طول ده  
 گز میشود رنگ آن بزرگ نمایی بسبزی می باشد و پشت آن گل سفیدی باشد و بر سرش هم گل  
 سفید میشود و در علاقه بهر ارج و کپور تله و سلطان پوریدا میشود و داده آن زهر کم میباشد و فرق میان  
 زره داده آنکه سر داده عرض نمی شود نسبت زره که در با باشد باقی کف و قسم سه از این ماریت که  
 مگر بر پوست که در جفت کنگر بر شکار پنجاه و دوم گذشت و قسم چهارم از ماریت است که  
 و رنگ ماریت جو نسرا مهابد سکون یا بر تخته کجی که در قح و او بالف پور

در این ماریت  
 در آن خون  
 یک گز طول  
 خون ماریت  
 آن

آبی است آسمانی زمین و گل سفید بر پشت دارد بطول ده گره در تمام ممالک یافته میشود و صفت  
 پلید یا اگر تحقیق نخت با گذشت ماریت خطوط در آسمانی و سفید کوبن و سیاه وزر و اگر درین  
 تمام تنواری دارد حالاک بسیار بود و استاده انقدر شود که فقط درش یک گره بر زمین افتاده بسیار  
 طولش ده گره گزیده اش شانه ده یا س زنده میان در تمام بندها و ناخنها و اضلاع او در پیدا شود  
 و پای های میکند و در بر اینج بسیار است **شصت و سوم** ان گهور نفتح همزه و سکون نون و ضم  
 کاف فارسی مخی بهار موز و سکون و او مجهوله در اردندی موقوف ماریت که رنگ نیک دارد و  
 دقیق البدن بود آبی است بطول هشت گره باشد ز برش خود قریب زودا و دریا بسیار یافته میشود  
**شصت و چهارم** سیمرا نفتح سین مملکه و کسر با فارسی و سکون با موز و فتح را و مملکه الف  
 متصله در آخر ماریت که شتر دارد و بطول بیست و چهار گره میباشد که دست بود و خطوط  
 بر پشت سیاه و سفید همچو گلبری دارد و چشم نیم سیاه و نیم سفید دارد بر کرا میگرد و در یک پاس سیمیر در  
 علاقه سلطانور و کور زنده بسیار است **شصت و پنجم** که اضم کاف فارسی و کسر با موز و  
 سکون با مجهوله و فتح را و مملکه اتصال الف باخر جانور است که در زبان بری آرد همچو مار از تم سوسمار  
 باشد در تنی پس که بر او خندان گره و چنین گره هم گویندش بطول قدری زیاده از یک انگشت  
 میشود هر کس را که بگذرد فوراً بر پشتش آتش می افتد اگر تا دو ساعت علاج محرب کرده شود زنده  
 میماند و الا میمیرد اگر سه روز در آب بماند باقی باشد یا فقط شیر و آب مساوی بنوشاند تا آب  
 غلیظ ترش بدین قدر که نوشیدن تواند بنوشاند صحت می بخشد پس اگر تا شش ماه نکند  
 صحت بدن باشد و الا هلاک میشود و این دهم بود که آنکه مذکور شد دوم آنکه مذکور میشود **شصت و**  
**ششم** که نیک نفتح کاف عربی و سکون نون و وقت تا اردندی و انار موز قسمی از سوسمار است  
 که سندی آنرا گوه و گد نا گوه نامند جانوری است که همچو مار دراز بود برش خشن بسیار شد و گل سیاه  
 و سفید برش بود دراز نیک گزاشد و چار پای دارد گویند این غیر سوسمار بود و در زمین پستان و دریا  
 و در مینی بسیار میباشد **شصت و هفتم** سیمرا یک سین مملکه و یا مجهوله و فتح لام دراز  
 ممله و الف در آخر ماریت نیازی رنگ مگر کش آسمانی بود خطی دراز از گردن تا دم کشیده گزیده  
 اش را فازه و خواب بسیار میشود و پس از دوازده روز قیام می آید مگر اول کمی عارض میشود و باخر دو بار  
 از دهانش خون می ریاید و میمیرد و در مگانه و نارس بسیار میشود که در وقت بود که فقط **شصت و**  
**هشتم** که کسر کاف عربی و سکون با مجهوله و سکون تار قرشت و ضم را اردندی و او موز و وقت



ماتل دیده است و تمام تحصیل همسوز خالص گوگرد پورطفا نصاحب معطر الهدا خان صاحب که خالص  
 اوراق این چشم خورد دیده اند که درختهای ابله و عمارت همچو شسته سفید عجده میرفت بنقش و چهارم  
 و مومنی بضم دال مهله و سکون و او محموله و ضم هم سکون و او معروفه و کسبزه و سکون بانی معروفه  
 این در شهر است که در پنجالی این را به ستر گویند و چون در مثل سحر دانش بود لهذا در هندوی دو مومنی مانند  
 اکثر در حالت مستی که با غار سر ماباشد مردم را می گزود و او را بسته خار عارض میشود که بدان اختیار استن و  
 کشادن اعضا از دست میرود و این ما برین آتشی و آبی بود و چون سر خود را در یک فرومی برد و غایب  
 میشود در علاقه کپور تپله و کول بسیار پیدا میشود **نکته** اگر کسی را مار و خاچه غایب شود پس باید که بر سر  
 سوراخ آن یا در خانه لوبان میوزاند که زود از سوراخ آن شاره است که بر آید فقط بنقش و او به چشم  
 و لو که بگردال مهله و سکون یا معروفه و فتح و او کاف عربی و الف با خوار است آبی بزنگه من بزنگه  
 بطول شدت و قریب همچو انگشت شهادت و آن را شرک هم نامند بجلاقه کپور تپله و سلطان پور بسیار یافت می شود  
 بنقش و او ششم **نکته** کپور تپله کبستر از قرشت و سکون لام و فیه کاف عربی بهار بوز پوسته  
 در لفظ و الف با خرواصم تار قرشت و سکون و او معروفه و ک تار قرشت و فتح یا تختانی و الف با خروش  
 پیوسته آیت سفید که بشک آن خطوط تلیط ستواری از گردن تا دم سفید و سبز و سرخی نما و زرد و سیاه  
 و ما تختانی می باشد و نصف چشم او سیاه و نصف سفید میباشد هر جا که زخم بر کشنده میباشد اکثر  
 در اینجا یافت می شود هر گاه می گزود و گزیده ریس از یک اس اند و بش گفت همچو کف  
 خورد می بر آید سر روزیار میباشد مضطرب میگرد و چهار آوده و بهوش میشود روز چهارم خواه ششم در حالت  
 زباب نخته مرده می ماند واضح با و که در موسم سرما در نازده روز میبرد همچنین اگر آوده اش گزود موسم گرما در  
 پانزده روز میبرد بنقش و او بنقش کبستر از کبستر کاف عربی و سکون نون فتح با فارسی آخرش  
 نوز تصد زده و در هندی منقوحه و الف با خروش آوسته و فتح را مهله و سکون نون کسکاف فارسی  
 و سکون یا تختانی معروفه و فتح لام و الف با خوار است آبی بزنگ سفید و خطوط زرد بطور تار و گشته ما  
 بود و موثره سیاه و سفیدی باشد بطول پشت گره باشد در خفاش بترج بسیار یافته میشود گاه گاه  
 میگذرد با هیچ اثر نیکند بنقش و او ششم گزنی بر و او بضم کاف فارسی و فتح را مهله و کسبزه  
 سکون یا معروفه و بضم بار موصده و سکون را مهله و فتح دال مهله و الف کشیده و او مهله معروفه است  
 بزنگه ش مویش همچو مویش صحرائی باشد بطول دو گز را کسکاف چشم او شکافته میشود طول او پس از پنج  
 ساعت پیمر در طنان و سیال کوٹ یافته می شود بنقش و او ششم گزود و بنقش کاف فارسی و ضم بهره

در اینجا یافت می شود هر گاه می گزود و گزیده ریس از یک اس اند و بش گفت همچو کف خورد می بر آید سر روزیار میباشد مضطرب میگرد و چهار آوده و بهوش میشود روز چهارم خواه ششم در حالت زباب نخته مرده می ماند واضح با و که در موسم سرما در نازده روز میبرد همچنین اگر آوده اش گزود موسم گرما در پانزده روز میبرد بنقش و او بنقش کبستر از کبستر کاف عربی و سکون نون فتح با فارسی آخرش نوز تصد زده و در هندی منقوحه و الف با خروش آوسته و فتح را مهله و سکون نون کسکاف فارسی و سکون یا تختانی معروفه و فتح لام و الف با خوار است آبی بزنگ سفید و خطوط زرد بطور تار و گشته ما بود و موثره سیاه و سفیدی باشد بطول پشت گره باشد در خفاش بترج بسیار یافته میشود گاه گاه میگذرد با هیچ اثر نیکند بنقش و او ششم گزنی بر و او بضم کاف فارسی و فتح را مهله و کسبزه سکون یا معروفه و بضم بار موصده و سکون را مهله و فتح دال مهله و الف کشیده و او مهله معروفه است بزنگه ش مویش همچو مویش صحرائی باشد بطول دو گز را کسکاف چشم او شکافته میشود طول او پس از پنج ساعت پیمر در طنان و سیال کوٹ یافته می شود بنقش و او ششم گزود و بنقش کاف فارسی و ضم بهره

باز

و سکون او معروفه و فتح و ال نهاده سکون فون و فتح تا قرشت دالت باخترش کشیده است سفید  
 سیزده گره گزیده او بر صبح ساعت پیمیر اول نقیه میشود پس در زشته شرش میشود ساعت پنجم زبانش بند  
 میشود و پیمیر در علاقه بر بنده بسیار میدانی شود هشتاد و م ایام شیکه نفع بهره سکون با موصده  
 و فتح یا بر تختانیه دالت کشیده و فتح را نهاده سکون بین محله و کاف عربیه و توفه ماریت با درختانی رنگ  
 برش گل سفیدی باشد طولش دو دست پا و بال هر که میگردد در او ضلع و مفاصلش و حج بسیار شود  
 نگردد گوشت بدن اختلاج پیدا میکند و در سو بسیار معلوم میشود و کپاسش از زمین بسیار از خشتش  
 خدای میکند و پس روز چهارم بعد غروب آفتاب پیمیر در این قسم مار در ملک انسی و چهار بسیار است  
 هشتاد و یکم سنگه ا نفع تا قرشت و سکون فون و فتح کاف عربی و فتح را دهنده است  
 ماریت که آنرا مالک هم نامند رنگ آن بخور رشت آن داغ و گل ای سفید میباشند غیر مژ و غلط کرده  
 آنرا تنها است در طول دو از ده گره میباشند مرکز میگردندش ورم میکند اگر در عن زرد او را تو شانه  
 صحت میباید گرس از شش ماه باز در تب و اضطراب و تنوع غیره مبتلا میشود اگر قصد با سلتنی  
 او را کرده شود صحت می یابد اما جو لیت آن زائل میشود در زمین شیا که بکاره مشایخ بسیار یافته  
 میشود هشتاد و دو در م سیکر مار یکبار موصده و سکون یا بر تختانیه نخوره و فتح مسین موله و کس  
 و سکون یا معروفه ماریت آنی موثره دارد در یک گرمی باشد و زمین پشت آن مختلف اما رشت  
 خطوط سفید و زرد و سمانی متوازی از گردن تا پشت میباشند برگزیده اش اثری نمیشود در  
 علاقه و نذی ضلع به راج بسیار است و این دو قسم میشود یکی آنکه بانش بر شانه پنجاه و سوم شد و م  
 این بود که گفته شد هشتاد و سوم طور یا بضم تار بندی یا او معروفه و در هر مله نمسوره و فتح یا  
 تختانیه دالت کشیده ماریت رنگ گیسوی بریش نهایت طایم و بار یک میباشند چون آواز مید  
 موبایش استاده میشوند اگر کجده او را میگردد هیچ تعرض نمیکند و اگر جوان او را میگردد فوراً میگذرد و گزیده  
 شش مخنون میگردد اگر آب زمی نوشاند از و باز نمیکند و اگر خوردن شروع میکند خورده میباشد بعد از روز  
 او را خون از منی جاری میشود پس از ساعت پنجم میگرد گفته شد که از قسم آنچه است اگر علاجه  
 یا دنا شد کت اشارت به روغن گاو نوشاند در سر گین گاو تا کلو دفن کند و تا دو روز نگذرد اما در  
 بر آورده و کشاده دارد روز سوم بر آورده جنرات ترش گاو را بریش تمام مالیده آب گرم گرم باشد  
 یا در غسل دید و بتوبه بعد افاقه و صلح مفاصل عارض میگردد اگر کسی زخمی یا سیر نخورد میباید و در  
 روغن گاو نوشاند صحت می یابد طولش سحبه گره میباشد اکثر بزواج راهی و جهنک بسیار یافته میشود و ج

این  
 ۱۲

عش بسیار میشود و آتش مزاج است هشتاد و چهارم پیرما بفتح باو فارسی تلفظ الهام  
 سکون ز مهله و فتح یا تختانیه بلف کشیده است سبز رنگ در زنی دوگز که کناره دریا افتد می شود  
 مایه منصفه را می خورد آبیت هیچ اثر نیکند گزینش هشتاد و پنجم و نون ففتح دال هندی سکون  
 و او محوله سکون نون غنه و وقف دال هندی ماریت آبی شش رنگ جو سفید دارد و در زنده گاه  
 و گنه آن را در آن چارسیر بود آن بدیا میماند جانوران آبی را می خورد در گاه که در می نوازند از آب  
 برون می آید گزینش خون بسیار جاری شود باقی ز سرش مسخ اثر نیکند گویم شاید که همین اثر ز سرش باشد  
 هشتاد و ششم کلمه تار قرشت و سکون لام و فتح یا تختانیه و راز مهله زده ماریت  
 سیاه خاله اسفید دوازده قدر دو نیم دست و شکم آن زرد و باه جیثبه و سازه بسیار بر زمین می کشند و  
 حگل می باشد در آبادی و بر کرامیک در جسم او درم میکند و نفع منباید پس برورد و مفتی میبرد اگر علاش  
 فوراً کرده شد فیها و صحت میاید و علاش آنکه قصد باسلیق از یک دست و مفتی اندام از دست دیگر اگر  
 ساعت کند یک آن خون از هر دو دست گیرند و از خون گرفتن خون سکه روز گذرند و اسفید شمشاد  
 همراه یک سیر جغرات کاوترش که خانه ساز باشد بخورند و در علاقه نامی و جگر انوره و مینده یافت میشود  
 هشتاد و هفتم سیتا بضم سین و فتح نون و تشدید یا تختانیه با فچه و الف با خزش پوست  
 ماریت که از اسنیر انیز میگویند بضم سین مهله و سکون نون و فتح یا تختانیه و فتح را و مهله که با خزش  
 الف پوسته است و آن بسیار رخ می شود و بر سرش گل سفید این صورت هندی باشد در حگل گوید  
 که کناره دریا باشد میانند بر بازی ده گره میشود خسته میگز که آدمی فوراً می افتد و یک بل میبرد آتش است  
 دیگر حیوان نسبت انسان زود میبرد پس از آن شکم گزیده پاره پاره میشود می افتد در آن گرم کردن  
 آنها سیاه و بدن آنها بادامی مخور آسمانی رنگ کمی باشد هشتاد و هشتم لمبیا کنگدل  
 بفتح با و هوز و سکون لام و کسره دال مهله و فتح یا تختانیه و الف با خزش پوسته و ضم کانت عربی و نون  
 و فتح دال هندی و لام زده ماریت که حلقه زده می نشیند و سر سازه دارد و رنگش زنگ و خوبه خاک  
 آلوده بود و گل سفید بر پشت و پشته بطول ده گره آشی است هر کرامیک و او را خون از سیند همراه لفت  
 می آید است پس زنده بوده میبرد مگر تریب مرگ رفات جاری میگردد هر جا که زمین سخت باشد  
 یلخته می شود مانند زمین مور و قمان و بهاد پور هشتاد و نهم کلهها بفتح کاف عربی و سکون  
 ماریت با اتصال با هوز و فتح نون با الف پوسته و راز مهله موقوفه ماریت سبزرنگ که حلو طرح  
 دوازده گون تادم برشت دارد و طول از شش گره تا هفت گره می باشد آبی است اما از رفته اش

عش بسیار میشود و آتش مزاج است هشتاد و چهارم پیرما بفتح باو فارسی تلفظ الهام

عش بسیار میشود و آتش مزاج است هشتاد و چهارم پیرما بفتح باو فارسی تلفظ الهام

بر سینه اند که زرد است لیکن گزیدنش هیچ گزیدنیسانند زودیک در امان یافته میشود نو دم تکلیها  
 تحقیق این لفظ بر شماره ۷ گذشت ماریت رنگ دوازده گره برکناره محیط عظم طرف  
 بکمال می باشد و گاهی در میدان تیغ آباد نیز دیده شد گزیده اش را در بر بند در ویدایک می بود  
 و در سینه آتش شعله میزند که آدمی زود در آن بگمی انگازد در یک پاس می میرد و در ماده زبر کم و در زبر زیاد تر  
 می باشد نو و کیم و منگک بفتح دال مبهله و سکون تا روز و نون زده و فتح کاف عری بالفت  
 پیوسته ماریت که خط آنکند و زبرین در از برشت دارد و شکر آن پیازی رنگ بود هرگز امیکر و شمار خوا بسیار  
 دارد مرض سبات پیدا میشود و بهمان حالت می میرد هر گاه که خواهد مرد بهین مرض خواهد مرد هر گاه که وقت  
 مردنش بر بستگی بر دستوری میشود که آب بست بست لونه می تو شد و رفع تشنگی آن نمیشود پس  
 فواتی پیدا میگردد و می میرد و این مایه من کوه پیدا میشود و آتشی است نو و دو دم چون شهر  
 تحقیق لغت اول گذشت و لغت ثانی را آنکه کبسه تار بندی سکون تا روز و فتح را مبهله و آخرش الله  
 متصله است ماریت که زمین آن سرخی نماند و خطوط سیاه باین طوری می باشد  
 و رنگ شکم سفید مانتقه سیاه میشود و حلقه چشم بستنی می باشد هرگز امی گزیدنیسانند بند میگردد و تجارت  
 باغ می رسند که آن آدمی بهوش میشود و بعد دو پاس می رود در آن یک گز غلیظ می شود و تشنگی بسیار  
 حی پور و جوده پور و به پور بسیار یافته میشود نو و دو دم کجنگ بضم کاف عری و فتح جیم  
 ندرسی و نون زده و کاف فارسی موقوف ماریت گلانی رنگ از سر تا دم بطول دوازده گره آتشی  
 بر آنیکر و رنگش زرد می شود در یکاه بضعف جگر میرد در یک نگاه بسیار میشود نو و چهارم هرگز  
 بفتح ما روز و راه مبهله زده و فتح ما روز و راه مبهله بالفت در آخرش ماریت آتشی بر رنگ سبز سیاهی  
 یک خط پیازی برکش می باشد طول کانی تم گز می باشد هرگز امیکر و همانم خوابش بر دستوری شود  
 و در تمام بدن در پیدا میشود پس از یک پاس عطش شروع میکند پس بسیار غلبه می آرد بعد فواتی تشنگی  
 میگردد و بسیار در آن از دندان آدمی بر آید و می میرد اکثر بزین حی پور و بهانی کن و لا پور و زبور پیدا میگردد  
 نو و دو دم سوسنی بضم تار قشست سکون داو معروفه و کسرین مبهله و با معروفه ماریت  
 رنگ در ضیف در آن خطوط سیاه که از از گردن تا دم متوازی می باشد در آن یک گز می باشد  
 هرگز امیکر و جسم فوراً زرد میشود و شکم او نفخ میکند در آن در پیدا میگردد و بعد یک ساعت می میرد اگر  
 حکام در دوازده سالوم که سفید است دوده در آب فاتر تا گلوشانند فوراً صحت می آید و الا فلا اما جلد  
 تا در پس باید هر گاه که آب سرد شود و دیگر طرف نشست آب گرم بنیزد یا آتیزد چون از آب بر آید روغن

الخ و جرات ترش بریش بماند یا بشیر و یا مکرور بخوراند اگر در عین نماند جسم او میترکد و شوق می شود  
 ضلع جگر انوان فراوان بسیار نوری یافته می شود نو و شش ششم درم که الفتح دال ممله و سیم زده و نسخ  
 کاف عینی و رار بندی مفتوحه بافت در آخر تارست که بطول دو گز یا و بالاش که چهار و نیم دست  
 میشود رنگ آن فیروزی می باشد و در پیشانی آن گلی سمن رنگ بود هرگز آید و در یک پاس از جسم آن  
 خون سیاه جاری میگردد و جسم آن هر چه بخورد همه خون میشود بعد سه روز جز استخوان هیچکس نمی ماند بلکه استخوان  
 هم خون میشود و از سگ و علیاوج هر چه از آن خون بخورد دیوانه میشود در علاقه گوگرد که نور بسیار است  
 نو و در هفتم هجر یکسره تا وقت با اتصال از روز زده و رار ممله موقوفه تارست که آن را در نواح پهن  
 و نیال و گور که نوک سو افتح سین ممله و سکون مین ممله ثانیه و او و مفتوحه و الف با خورشید همیشه هم  
 گویند در بقدر یک گز بود چالش هجده بود که اول هر چه باشد بعد سه روز و کرده می رود و پشت را کوزه کرد  
 فیله چنانکه گرمی سبز درخت نیم می رود هرگز آید و سهال شکم پس از آنکه یکساعت میشود و بار بار سهال  
 کرده با خرفه شکم عارض میگردد و بدن سبز رنگ آن بار بهره می شود و بکبره که خد قوی باشد  
 بوزن دو پون در آن یک بار سائده بنوشانند و برگ آن را سائده بر شکم ضا دماند یا هم بول  
 باری را در آب سائده بنوشانند و شیر قدر که میسر شود بنوشانند نو و در هجدهم استرغی  
 بفتح هزه و سکون شین مجب و رار ممله مفتوحه و سهه فار و سکون یا تحت تارست که تارست  
 سبز که پشت داغهای سفید دارد و در طول یک نیم گز بود هرگز آید و بدیر میسد زیرا که  
 اول او را بخار بنو و گل بسیاری آید پس درم جسم می آید و سهال جاری میشود که خون  
 می آید و سیر در هفت عشره در زمین پهنای و مانجه می باشد نو و نهم تارا الفتح نون الف  
 کشیده و فتح رار ممله بافت در آخر تارست زرد رنگ گل سیاه دارد بطول گز و زده گره بود با ده آن  
 زهر باشد البته زان زردار بود که بگزیش نشی می آید و در روز یا و بالای سیر و بصلع جگر انوان جگر و بال  
 و سیاه می باشد تمام شد تفصیل خود و نه قسام مارض تعالی بطفیل نو و نه تمام خود و افعال  
 عالم و عامل این برکت و تاثیر بخشش غرض نقشش است که نماید و ماند که هستی را نمی بینم بقالی  
 که صاحب روزی رحمت کند بر حال این سکین عالی و صایا لازمه العمل و صیت  
 بکس شوق دارد باید که بر گز برگز مقابله باز شده و بر بار دست نماند باخته باشد در نه موت خود و مقوم  
 دان دارد که موت باز شاران اکثر در ماضی می شود و صیت اگر شاق با گیری است بر خط  
 و در محراب نزد خود دارد و در روزی با ماری ملاقات خواهد شد که مهلت یک چشم زدن هم نخواهد





یک چنانکه گفته بچینه خوب بسایه و بقدریک که غلبه است به حسب زود و گاه با در وقت حاجت یک  
 بار گزیده به بطوریکه ممکن بود بخوراند گویند اگر چاره بایه را مار گزیده باشد و حسب بدد خدای تعالی شافی  
 است **ترشیخ سیسین** که اگر شد تلامذه استاد مرحوم مذکور است حکم الکاسیسیه  
 بان فروشی را در خوردن موجب حصول ثروت کرده است میگوید که بر یک را از ادویه مذکوره علیحده در  
 سایه خشک نموده وزن برابر و درست کرده سوار فلفل سیاه بکوبند و از غریبال گذارده خوب  
 و صاف کرده وقت شب قدری از آب در آن انداخته صبح در کونذی سایه پس فلفل سیاه را  
 در آن انداخته بسایه بده گولی یک یک توله طیار نمایند و ترکیب خوردنش اینک اگر مار گزیده بهوشیار  
 باشد پنج عدد فلفل سیاه خورده یک گولی بخورد و اگر بهوش باشد در آب گولی و مرج هر دو را سایه  
 بداتش اندازند پس از نیم ساعت خوب خوردن بخوراند **صنعت آن** گل کثیر سبید نیم پا و در غنچه عشر  
 نیم پا و مرج سیاه یک توله را در کونذی سایه حسب بقدر کنار دوشتی سازد و اگر از قدر سکوت  
 و بهوش بود که چیزی بگلوش فروزند پس اول این سرد را در چشم او کشند **صنعت آن**  
 لونهک چار دان و مرج سیاه هشت دانه و خاک دیکدان که در بندی چوبی کلی بهت میگویند شش دان  
 و برگ نیت و و نیم عدد و پیلد سیاه یک دانه همه را در کوره حبت سایه سرد سازد و بمکلی چشم کشند  
 که فوراً بهوش آید دیگر این عطر سه را نیز در مینی اندازد اگر بهوش باشد **صنعت آن** پا چکشتی را  
 بسوزاند و خاکش در شیر عشر برورده در سایه خشک نموده نوشادر یک شمش و مرج سیاه یک دان  
 در آن انداخته سایه بلاس سازد و وقت ضرورت از آن قدری را در انبویه کرده یک سر او در بین  
 مار گزیده نهاده از سردی که در دوا بر مذکورید باغ طسوع رسد و خط آرد و بهوش حواس دماغ را  
 درست کند پس دوا خوردنی را بخوراند و حالش دریاقته بعلاجش برود و دیگر اگر چیزی بهم زرد  
 بر مژدگی یک توله رابع یک دانه مرج سیاه در آب یک چنانیک سایه گزیده را نوشاندند  
 مذکور تر را بخوراند فوراً از لاله زرد را میکند و بگر ناه که خون است یک توله یا لنگه باری را یک توله یا بیج  
 عدد مرج سیاه در آب یک چنانیک سایه بنوشاند یا بخوراند صحت می بخشد و اگر اسب یا  
 گاو سیش را گزیده باشد نیم نیم پا و ازین ادویه با مرج سیاه نیم توله در آب سایه در انبویه که ملی باشد کرده  
 بنوشاند دفع زهر خواهد کرد و **صنعت آن** دوات مار گزیده اگر گوشش او را بشنزد قطره خون  
 از آن در آب کیندیس اگر قطره خون ته آب رود دانند که مار گزیده است و اگر قطره خون در آب بیخته شود  
 یا بر آب ماند دانند که مار گزیده نیست و کیمین اندازین را که درختی است و آن را بر رو چنگلی نامند و در دانه

باز گزیده از انبویه  
 در وقت حاجت یک  
 بار گزیده به بطوریکه  
 ممکن بود بخوراند گویند  
 اگر چاره بایه را مار  
 گزیده باشد و حسب  
 بدد خدای تعالی شافی  
 است ترشیخ سیسین  
 که اگر شد تلامذه  
 استاد مرحوم مذکور  
 است حکم الکاسیسیه  
 بان فروشی را در  
 خوردن موجب حصول  
 ثروت کرده است  
 میگوید که بر یک  
 را از ادویه مذکوره  
 علیحده در سایه  
 خشک نموده وزن  
 برابر و درست کرده  
 سوار فلفل سیاه  
 بکوبند و از غریبال  
 گذارده خوب و  
 صاف کرده وقت  
 شب قدری از آب  
 در آن انداخته  
 صبح در کونذی  
 سایه پس فلفل  
 سیاه را در آن  
 انداخته بسایه  
 بده گولی یک  
 یک توله طیار  
 نمایند و ترکیب  
 خوردنش اینک  
 اگر مار گزیده  
 بهوشیار باشد  
 پنج عدد  
 فلفل سیاه  
 خورده یک  
 گولی بخورد  
 و اگر بهوش  
 باشد در آب  
 گولی و مرج  
 هر دو را سایه  
 بداتش  
 اندازند پس  
 از نیم ساعت  
 خوب خوردن  
 بخوراند  
 صنعت آن گل  
 کثیر سبید  
 نیم پا و در  
 غنچه عشر  
 نیم پا و مرج  
 سیاه یک  
 توله را در  
 کونذی سایه  
 حسب بقدر  
 کنار دوشتی  
 سازد و اگر  
 از قدر سکوت  
 و بهوش  
 بود که چیزی  
 بگلوش  
 فروزند پس  
 اول این سرد  
 را در چشم  
 او کشند  
 صنعت آن  
 لونهک  
 چار دان و  
 مرج سیاه  
 هشت دانه  
 و خاک  
 دیکدان که  
 در بندی  
 چوبی کلی  
 بهت میگویند  
 شش دان و  
 برگ نیت  
 و و نیم  
 عدد و پیلد  
 سیاه یک  
 دانه همه  
 را در کوره  
 حبت سایه  
 سرد سازد  
 و بمکلی  
 چشم کشند  
 که فوراً  
 بهوش آید  
 دیگر این  
 عطر سه را  
 نیز در مینی  
 اندازد اگر  
 بهوش  
 باشد صنعت  
 آن پا چکشتی  
 را بسوزاند  
 و خاکش در  
 شیر عشر  
 برورده در  
 سایه خشک  
 نموده  
 نوشادر  
 یک شمش  
 و مرج  
 سیاه یک  
 دان در آن  
 انداخته  
 سایه بلاس  
 سازد و  
 وقت  
 ضرورت  
 از آن  
 قدری را  
 در انبویه  
 کرده  
 یک سر  
 او در  
 بین مار  
 گزیده  
 نهاده  
 از سردی  
 که در  
 دوا بر  
 مذکورید  
 باغ  
 طسوع  
 رسد و  
 خط  
 آرد و  
 بهوش  
 حواس  
 دماغ  
 را درست  
 کند  
 پس  
 دوا  
 خوردنی  
 را  
 بخوراند  
 و  
 حالش  
 دریاقته  
 بعلاجش  
 برود  
 و  
 دیگر  
 اگر  
 چیزی  
 بهم  
 زرد  
 بر  
 مژدگی  
 یک  
 توله  
 رابع  
 یک  
 دانه  
 مرج  
 سیاه  
 در  
 آب  
 یک  
 چنانیک  
 سایه  
 گزیده  
 را  
 نوشاندند  
 مذکور  
 تر  
 را  
 بخوراند  
 فوراً  
 از  
 لاله  
 زرد  
 را  
 میکند  
 و  
 بگر  
 ناه  
 که  
 خون  
 است  
 یک  
 توله  
 یا  
 لنگه  
 باری  
 را  
 یک  
 توله  
 یا  
 بیج  
 عدد  
 مرج  
 سیاه  
 در  
 آب  
 یک  
 چنانیک  
 سایه  
 بنوشاند  
 یا  
 بخوراند  
 صحت  
 می  
 بخشد  
 و  
 اگر  
 اسب  
 یا  
 گاو  
 سیش  
 را  
 گزیده  
 باشد  
 نیم  
 نیم  
 پا  
 و  
 ازین  
 ادویه  
 با  
 مرج  
 سیاه  
 نیم  
 توله  
 در  
 آب  
 سایه  
 در  
 انبویه  
 که  
 ملی  
 باشد  
 کرده  
 بنوشاند  
 دفع  
 زهر  
 خواهد  
 کرد  
 و  
 صنعت  
 آن  
 دوات  
 مار  
 گزیده  
 اگر  
 گوشش  
 او  
 را  
 بشنزد  
 قطره  
 خون  
 از  
 آن  
 در  
 آب  
 کیندیس  
 اگر  
 قطره  
 خون  
 ته  
 آب  
 رود  
 دانند  
 که  
 مار  
 گزیده  
 است  
 و  
 اگر  
 قطره  
 خون  
 در  
 آب  
 بیخته  
 شود  
 یا  
 بر  
 آب  
 ماند  
 دانند  
 که  
 مار  
 گزیده  
 نیست  
 و  
 کیمین  
 اندازین  
 را  
 که  
 درختی  
 است  
 و  
 آن  
 را  
 بر  
 رو  
 چنگلی  
 نامند  
 و  
 در  
 دانه

یافته میشود یک توله سائیده پس در آن مرغ سیاه پنج عدد سائیده در آب میخورد بخورد از آن زهر مار  
 میکند دیگر بزرگ از هر دو توله خواه دانه از هر دو توله راسخ پنج عدد مرغ سیاه سائیده بنوشاند مفید است  
 این به از مخرجات است و شادی مردم خورجوی است که صد آتش اگر دیدت و نظیر خود درین فن در  
 عالم نگذاشت بیا مرز و او را خداوند جسم جمیع اکرم صلوات الله علیه و التسلیم نسخ که نزد باقی  
**محرک اندونز و منقول الیه تحریبه طلب اما بلا حمله اجزا از نفس که موافق است**  
 اگر کسی را مار گزید این نسخ بنوشاند بزرگ قدم نشاند و ناگسسته باشد ریخ سائیده نشاند و همال ریخ کشتن  
 باشد همه در آب سائیده بنوشاند و بزخمس و گلو این ادویه را سائیده نماید و سازد صفت است  
 بلیله کلان باشد نیک باشد باشد بچیده باشد که در آب سائیده بزخم و گلو نماید و سازد اگر غشی افتاده  
 این نسخ را در چشمک صفت آن مغز حیوانی که یک مثال و مغز حیوان گوشت و نیک مرغ سیاه و  
 مغز تخم نین و ابله او و کاسه ل و نخ روغن همان قدر و لبس یک بویته شش توله نمبر از پخورد  
 سائیده با ریخته در عرق با قصد عدد نیموی کاغذی که برل نماید بعد از آن که عرق خشک شود است  
 روز در که برل منسی موصله مسی باید چون خوب خشک شود در زبیه مسی برده شسته نگاه دارد و در وقت  
 ضرورت قدری از آن در آب سائیده در چشم مار گزیده کشیده باشد که بهوش خواهد آورد و اگر در حالت  
 غشی این دوا را که مذکور میشود در بینی رساند بطریق نفوخ یا قطور نوراً بهوش می آرد مار گزیده را صفت  
 آن سیل و مرغ و کهنی و ناک سیند با بوزن یک یک پول و مغز تخم نین بوزن سه پول بر خشک  
 سائیده نگاه دارد وقت ضرورت قدری از آن در آب سائیده قطره چند از آن در بینی اندازد و یا در انبوه  
 کرده در بینی خشک بدم که عطسه آرد و تحت بخشد و دیگر کند یک آن را سازد و توله را در شیر شسته سفید گل  
 چاروده و با بر کند که شیر خشک شود پس آنرا در ظرفی مثل که برل نهاده یعنی انداخته مع نقل بایند  
 و نگاه دارد و یک شانه از آن را گزیده را در سکه آمیخت بدید و با آن شیش شیر بنوشاند هر قدر که نوشیدن تواند  
 تمام شد این سائیده تریاک که سیم بحیوة فی از آنه ستم الحیات است بردست **عسل**  
**نصرانته جان** در محمدی خشکی الخورجوی تا ریخ هفتدم مرغ انسانی سال بکنار و دو صد و  
 و نه جزئی نموی صلی الله علیه و سلم بلا عدد و حد بمقام خورجوه الله تعالی مقبول خود فرماید و عالمی را این  
 روی می نماید امین بهر کس این صلاهی عام دادم که این بر خورد و شمع گردند و جان خود و دیگران  
 را شاد کنند و فقیر را و ستاد و آقای را که سبب عشاء از تریاق عراق و واسطه ایجاد و اشتها  
 این تریاک خورجوه جمع اوراق شده یعنی جناب فیض آب راجه را حکان خدام و الا مقام همسار راجه

این نسخ را در چشمک صفت آن مغز حیوانی که یک مثال و مغز حیوان گوشت و نیک مرغ سیاه و مغز تخم نین و ابله او و کاسه ل و نخ روغن همان قدر و لبس یک بویته شش توله نمبر از پخورد سائیده با ریخته در عرق با قصد عدد نیموی کاغذی که برل نماید بعد از آن که عرق خشک شود است روز در که برل منسی موصله مسی باید چون خوب خشک شود در زبیه مسی برده شسته نگاه دارد و در وقت ضرورت قدری از آن در آب سائیده در چشم مار گزیده کشیده باشد که بهوش خواهد آورد و اگر در حالت غشی این دوا را که مذکور میشود در بینی رساند بطریق نفوخ یا قطور نوراً بهوش می آرد مار گزیده را صفت آن سیل و مرغ و کهنی و ناک سیند با بوزن یک یک پول و مغز تخم نین بوزن سه پول بر خشک سائیده نگاه دارد وقت ضرورت قدری از آن در آب سائیده قطره چند از آن در بینی اندازد و یا در انبوه کرده در بینی خشک بدم که عطسه آرد و تحت بخشد و دیگر کند یک آن را سازد و توله را در شیر شسته سفید گل چاروده و با بر کند که شیر خشک شود پس آنرا در ظرفی مثل که برل نهاده یعنی انداخته مع نقل بایند و نگاه دارد و یک شانه از آن را گزیده را در سکه آمیخت بدید و با آن شیش شیر بنوشاند هر قدر که نوشیدن تواند تمام شد این سائیده تریاک که سیم بحیوة فی از آنه ستم الحیات است بردست عسل نصرانته جان در محمدی خشکی الخورجوی تا ریخ هفتدم مرغ انسانی سال بکنار و دو صد و و نه جزئی نموی صلی الله علیه و سلم بلا عدد و حد بمقام خورجوه الله تعالی مقبول خود فرماید و عالمی را این روی می نماید امین بهر کس این صلاهی عام دادم که این بر خورد و شمع گردند و جان خود و دیگران را شاد کنند و فقیر را و ستاد و آقای را که سبب عشاء از تریاق عراق و واسطه ایجاد و اشتها این تریاک خورجوه جمع اوراق شده یعنی جناب فیض آب راجه را حکان خدام و الا مقام همسار راجه



۲۰

کتابخانه

کتابخانه

نمبر کیفیت	نام	نمبر کیفیت	نام
۱	بدیایین ۳۲	۴۲	دانشدرا
۲	رونابین ۳۴	۴۳	سنگ
۳	سیاهین ۳۵	۴۴	دوسوی
۴	پلک سفید ۴۶	۴۶	ملکباتوتیا
۵	بدیایینک ۵۷	۴۸	گری بردار
۶	سیاهنگ ۴۸	۴۹	گشودنتا
۷	لاژانگ ۵۹	۸۰	سنگ
۸	کنکاف ۵۲	۸۱	سنگ
۹	لاژاچونسرا ۵۴	۸۳	نوزیا
۱۰	بدیایچونسرا ۵۵	۸۶	تلمیر
۱۱	جوگیاچونسرا ۵۶	۸۷	سنا
۱۲	شیاهچونسرا ۵۷	۸۸	لمدیکنڈان
۱۳	تاہنچونسرا ۵۸	۹۰	ملکبات
۱۴	دینگ ہریوا ۶۱	۹۱	دینگ
۱۵	ان گوہر ۶۳	۹۲	جون ہرا
۱۶	چیتل ۷۰	۹۳	کچنگ
۱۷	توسرا ۷۱	۹۴	سنگ
۱۸	دلوکا ۷۵	۹۵	سنگ
۱۹	شیرنی مالن ۸۲	۹۶	سنگ
۲۰	پیریا ۸۴	۹۷	سنگ
۲۱	کافہ ۸۵	۹۸	سنگ
۲۲	کافہ ۸۶	۹۹	سنگ

دوش ۱۵ ۲۲ خون ہریوا

یکشنبہ ۱۹ ۲۳

نار ۱۸ ۹۹ اگرگزید

میزان مارتی ۱۸ چشت

بعد حمد حق قیوم ارض و سما و

صلوۃ بر رسولیکہ لعاب ہرین ساکشر

تریاق آمدہ بسم افعی برزی برین

شاکھان حکمت و تحقیق و راغبان

خبرت و تحقیق مخفی بسا و کد کتاب

بی مثل و نسخہ بنام عدیل مسی ریم الحویۃ

فی زاد اسم الحیات مصنفہ اخلاطونان

ارسطوی دوران جوکو حکیم عبدالمجید

نصر اسدخان صاحب خورشوی دین

ایام فرخندہ فرجام بطبع دارالعلوم

شعبہ مطبع نورالاسرار بامقام محمد و جانی

ہستم اخبار عالم نریہ برانطباع اسرا کردید

کافہ ۸۵

کافہ ۸۶

